

## السلام عليك يا صاحب الزمان

سلام بر تو ، ای محبوب خدا ، ای یگانه خلقت ، ای شگفتی آفرینش،

ای مَثَلِ اعلاى نور الهی و ای باعث کائنات.

تو ماء معین حیات و سرچشمه جوشان شور و نشاطی ...

نورانیت از تو سرچشمه می گیرد و گلوآژه های معنویت، عبادت، حریت، عدالت و رحمت در تو جمع است ...

عزت و سعادت در تو خلاصه می شود ، تو اکسیر عظمت و جلال و شوکتی ...

ظهورت ، ظهور و بروز نور است و نور تو عالمگیر،

تو صدف گرانبها و یگانه وجودی ...

از آن هنگام که خدای تو را خلق کرد ، شادی و نشاط معنی پیدا نمود،

تو معنی امیدی، به تو عدالت معنی می شود ، و به وجود تو عبادت خدا رنگ می گیرد.

تو در هجر خویش انبیا و اولیا را به انتظار نشانده ای.

در زمین ، از حیوان و گیاه و نبات و جماد ، زمانیات و زمان، و در آسمان ، ملائک و افلاک ، همه و همه در

انتظارند ...

تکوین و تشریح در انتظار تو بی تاب است.

بهترین عبادت ، در انتظارِ ظهورِ پر سرورِ تو بودن است.

انتظار ایام دولت کریمه تو را کشیدن مایه حرکت و امید است و در ظهور تو همه چیز است.

*ای تسکین قلب زهرا و ای راحت جانها.*

تو تنها یادگار خدا و باقیمانده لطف الهی ! خوبان واقعی همه رفته اند و تنها تو مانده ای،

آخر همه آنها که رفته اند، در تو خلاصه می شوند و تو که باشی همه هستند.

و تو عصاره خلقتی !

ای بهتر از جان و ای عزیز دوران !

متحیرم که تو را چگونه بخوانم و با چه وصفی خطاب کنم!؟

الفاظ از بیان عظمت و جلوه های شکوه و عزّت در مانده است . . .

که تو را هر چه بنامم و به هر چه تشبیه کنم، از آن بالاتری!

ای معنی وجود!

خدای تو را آنقدر افتخار و بزرگی بخشیده، که جلوه نور خود به شمار آورده و چون خود، عظیم آفریده و همه را در تو حیران کرده است.

سخن و کلام در پیشگاه وصف تو خوار و بی مقدار است.

جلوه های تو آنقدر رفیع است، که سیمرغ خیال و اندیشه را یارای رسیدن به اوج آن نیست.

خدای عنقای صفات و خوبی های کوکب وجود تو را در آنچنان بلندی آشیان داده که ما را بدان راهی نیست!

آری، تو را چه بخوانم و به چه تشبیه کنم!؟

با خود گفتم: بیایم و تو را به *آسمانیان* تشبیه کنم و بگویم چون ملائکی، دیدم نه! تو بالاتر از *ملائکی*. ملائک، بر عظمت و کرامت تو برای خدا پیشانی بندگی سوده اند و تو استاد و معلم ملائک بوده ای و درس عبادت و خداشناسی را تو بدانها آموخته ای!..

چطور چون آنها باشی!؟

گفتم: تو را به گلستان *بهشت* عدن و فردوس برین تشبیه کنم، دیدم بهشت بی تو و بی عشق تو مفهوم و معنی ندارد، بهشت برای محبین توست.

تو برتر از بهشتی . . .

خواستم تو را به *کواکب* و ستارگان نور افشان تشبیه کنم، دیدم کوکب درّی وجود تو آنقدر فروزان است که آن ها در تو محوند و به مقدار نمی آیند ...

خواستم تو را به دو آیت بزرگ خدا، *خورشید و ماه* تشبیه کنم، دیدم آنها هم سر انجام، به خاموشی می گریند و نور ماه و خورشید وجود تو ابدی و در عالم تابناک است. آنگاه که تو بیایی، با روشنایی نور وجود تو، همگان از نور خورشید بی نیازند ...

سر انجام در آسمان چیزی نیافتم که با تو برابری کند، پس به زمین نگریستم!

پنداشتم اگر تو را به گل تشبیه کنم خوب است! دیدم گل با همه طراوت و زیبایی، در برابر زیبایی‌های بی‌شمار تو و طراوت عطر وجود تو، بسیار کوچک است. مگر نه این است که همه کسانی که تو را دیده‌اند، محو زیبایی تو شده‌اند، و مشام جانشان به بوی دل‌انگیز و روح نواز گل وجود تو آنچنان جان گرفته، که همه چیز را از یاد برده‌اند؟!

آخر تو مهدی زهرایی، نه یوسف کنعانی، و تو طاووس اهل بهشتی.

خواستم تو را به **اقیانوس‌ها** تشبیه کنم، دیدم نه! تو بالاتری، دریا محدود است و عمق آن قابل رسیدن ولی کمالات بی حد، و عمق شوکت و عظمت تو غیر قابل تصور...

خواستم تو را به **انبیاء** (غیر جدت (ص)) تشبیه کنم، دیدم تو بالاتری! انبیاء، میثاق و عهد مهر تو در سینه بسته‌اند و به انتظار تو نشسته‌اند و هنگام ظهور، در خدمت تو‌اند. مگر نه این است که پرچم فتح و ظفر تو در دست شمعون پیامبر است؟! و مگر نه اینست که عیسی در رکاب تو و در پشت سر توست؟ چگونه تو را چون پیامبران بدانم، که آثار و موارث همه انبیاء به دست توست؟ و تو آرمان و آمال همه رسولانی.

و سر انجام، در زمین و آسمان چیزی نیافتم، که تو را با آن برابر بدانم!

آخر **ملائک** از نور تو آفریده شده‌اند،

خدای بهشت را برای تو و آنکه تو خواهی آفریده،

**خورشید** و ماه از نور تو منور گشته،

**گلها** بوی خود را از تو دارند،

**دریاها** از برکت وجود تو روان گشته‌اند،

**انبیاء** به ولایت تو مامور بوده‌اند،

آری، زمین و آسمان و آنچه در آنهاست، به خاطر تو و اجداد گرامیت خلق شده‌اند. همه به برکت ذات مقدس تو برقرارند، تو پیش از آنها بوده‌ای و اگر تو نبودی آنها نبودند.

حال چگونه تو با آنها قابل قیاسی؟



نه! تو را هرچه بخوانم، آن نیستی ، بالاتر از آنی...

در پایان به این نتیجه رسیدم که بگویم: تو همانی که خدایت نامیده ،

تو قائمی ،

تو مهدی ئی ،

تو باقیمانده خدایی ،

آری ، تو بقیّه اللّهی.

بَقِيَّةَ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ

والسلام

۱۳۶۹/۱۲/۲۲ - گرگان - ابراهیم حنیف نیا